

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»^۱ از این به بعد، سوره صراط مستقیم را توضیح و شرح و بسط می-

دهد. صراط مستقیم چه صراطی است؟ «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» راه کسانی که تو به آنها انعام

کردی. از همین جا می شود فهمید که صراط مستقیم را جز با انعام الهی نمی توان طی کرد. کسی

به عبادات، ریاضات، چهل‌نشین‌ها، تفلّاه و تلاش‌های خود دل نبندد. طی شدن صراط مستقیم،

ثبات قدم در صراط مستقیم، ادامه‌ی حرکت در صراط مستقیم، رسیدن به انتهای صراط مستقیم،

جز به انعام الهی امکان‌پذیر نیست.

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ». این «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» یعنی چه؟ چه نعمتی به آنها داده‌ای؟ پول، مقام،

زیبایی جسمانی، اتومبیل آخرین سیستم، خانه‌ی مجلّل به آنها داده‌ای؟ قطعاً اینها نیست. چون

اینها را به فُسّاق و کُفّار هم داده است. قطعاً ما نمی‌گوییم خدایا ما را به راه کُفّار و فُسّاق هدایت

کن. پس این نعمت، قطعاً نعمت دیگری است. آن نعمت معنوی است؛ نعمت هدایت است؛ نعمت

طاعت است؛ نعمت عبادت است؛ نعمت ولایت است. «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ؛ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ

عَلَيْهِمْ» این نعمت، نعمت هدایت و طاعت و ولایت است. خود قرآن هم به این تصریح

فرمود: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» کسی از خدا و رسول اطاعت

۱. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۷.

کند، مع و همراه با کسانی خواهد بود که مورد نعمت و انعام الهی قرار گرفته‌اند. همان که می‌گوییم: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ». چه کسانی مورد انعام الهی قرار گرفته‌اند؟ قرآن فرمود: «مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»^۲ کسانی که «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» هستند، اینها انبیایند؛ صدیقانند؛ کسانی‌اند که به مقام شهود رسیده‌اند و شهدا هستند و شاهد و ناظر بر همه‌ی خلقند و کسانی که صالحینند. نه این که عمل صالح انجام می‌دهند؛ بلکه خودشان صالحند؛ این بالاتر از عمل صالح است. چون ممکن است کسی صالح نباشد، ولی عمل صالح انجام دهد. اما اینها صالحینند؛ خودشان صالحند. این چهار گروه مورد انعام الهی هستند. بعد قرآن فرمود اینها چه خوب رفیق‌هایی هستند. کسی که از قرآن و رسول اطاعت کند، همراه اینها خواهد بود؛ رفیق‌هایش اینها خواهند بود. بعد فرمود چه خوب رفیق‌هایی هستند. حافظ هم می‌گوید:

من از دیار حبیبم نه از دیار غریب مَهْمِنَا به رفیقان خود رسان بازم

مقصود از «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» روشن شد. از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت شده است که فرمودند: مقصود نعمت ایمان و تصدیق پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ولایت و محبت محمد و آل محمد وَالِاهْلِ بَيْتِهِ و محبت اصحاب خاص اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است.^۳

در شرح روایتی گفتم دو تا صراط وجود دارد، صراط در دنیا و صراط در آخرت. حال عرض می‌کنم به تعبیر دیگر هم دو تا صراط داریم؛ یک صراط از بنده به خدا؛ این راه، راه بسیار دشوار و

^۲. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۶۹.

^۳. مجلسی، بحار، ج ۲۴، ص ۱۰ و صدوق، معانی الاخبار، ص ۳۲.

خطرناکی است و کسانی هم که به مقصد رسیده‌اند، قلیلند؛ بسیاری در بین راه ریزش کرده‌اند. اما یک صراط از خدا به بنده است که آن خطرات را ندارد. صراط از بنده به خدا درّه دارد؛ گرگ دارد و ممکن است فرد بین راه از بین برود؛ نِفله شود و به مقصد نرسد. اما صراط از خدا به بنده خیلی نزدیک است و خیلی هم امن است. فرمود: «وَمَنْ دَخَلَهُ كَان آمِنًا»^۴ هر کس وارد این راه شود، مورد امن الهی قرار گرفته است. این آیه را کنار این حدیث قدسی بگذارید که «وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»^۵ حدیث صراط را با ولایت گره می‌زند. این راه از خدا به بنده است. این راه بسیار امن است. برخلاف راه از بنده به خدا که بسیار خطرناک است؛ بسیار لغزنده است؛ درّه‌ها و پرتگاه‌های هولناک بسیاری در مسیر آن است؛ دزدان و غارت‌گران بسیاری در مسیر آن کمین کرده‌اند. از کسانی که بخواهند با حول و قوه و همت خود این راه را طی کند، بسیار کم به مقصد می‌رسند.

امام صادق عليه السلام فرمود: اولو الألباب به طریقی به مقصد می‌رسند که غیر طریقی است که صدیقان و اهل علم و اهل حکمت به هدف می‌رسند. آنها با زحمت، چهل‌ه‌نشینی، خاک خوردن، دود چراغ خوردن، سکوت اختیار کردن و امثال اینها ممکن است به جاهایی برسند؛ بعد فرمود «إِمَّا أَنْ يَسْفَلَ وَ إِمَّا أَنْ يَرْفَعَ» کسانی که از این مسیر می‌روند، یعنی با اتکاء به زحمت و همت خود می‌روند،

۴. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۷.

۵. صدوق، أمالی، ص ۲۳۵ و مجلسی، بحار، ج ۳۹، ص ۲۴۶.

ممکن است سقوط کنند؛ ممکن هم هست بالا روند. بعد فرمود: «أَكْثَرُهُمُ الَّذِي يَسْقُلُ»^۶ کسانی که در طیّ طریق، خیلی به مجاهدات خود متکی‌اند، بیشتر آنها سقوط می‌کنند؛ اما اولو الألباب که مسیر محبت را طی می‌کنند، به علم می‌رسند، به غیر طریقی که علما می‌رسند؛ به حکمت می‌رسند، به غیر طریقی که حکما می‌رسند؛ به مراتب کمال عبودیت می‌رسند، به غیر طریقی که عبّاد و زهّاد می‌رسند.^۷ آن راه از خدا به بنده است؛ این راه از بنده به خداست. راه از بنده به خدا، راه دشوار، سخت، پرخطری است و درصد احتمال به مقصد رسیدن، بسیار کم است؛ اما راه از خدا به بنده بسیار کوتاه و امن و به سلامت و تضمین شده است.

روزی چند تا نماز واجب داریم؟ پنج تا. در هر نماز دو بار سوره‌ی حمد خوانده می‌شود؛ لذا هر روز، در نمازهای واجبمان ده بار می‌گوییم خدایا ما را به صراط مستقیم که صراط کسانی است که به آنها نعمت داده‌ای و آنها را انعام کرده‌ای، هدایت کن. ما در وجودمان پنج حواسّ ظاهر و پنج حواسّ باطن داریم؛ روی هم می‌شود ده تا. ده بار هم می‌گوییم: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ؛ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»؛ یعنی خدایا همه‌ی حواسّ ظاهری‌مان و همه‌ی حواسّ باطنی‌مان را در مسیر و صراط مستقیم هدایت کن. چشمم، گوشم، فکرم، دلم، همه‌ی اینها هدایت شود؛ در صراط مستقیم قرار بگیرد. «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ بِمُشَاهِدَةِ الْمُنْعِمِ دُونَ النُّعْمَةِ» صراط کسانی که آنها را مورد نعمت و انعام قرار داده‌ای. چگونه مورد انعام قرار داده‌ای؟ به گونه‌ای که مُنْعِم را ببینند؛

^۶. مجلسی، بحار، ج ۳۶، ص ۴۰۴ و خزاز رازی، کفایة الأثر، ص ۲۵۸.

^۷. در شرح مصباح، حدیث اولو الألباب را مفصل خدمتان گفته‌ایم.

حواسشان سراغ نعمت نرود. چه نِعَم مادی، چه نِعَم معنوی. حواسشان به خودت باشد. « غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ بَتَرَكِ حُسْنِ الْأَدَبِ فِي قِيَامِ لِحْدَمَتِهِ » نه راه کسانی که در اثر این که وقتی قیام به خدمت تو کردند، ادب شایسته‌ی بندگی را در محضر تو رعایت نکردند؛ و لذا مورد غضب واقع شدند. « وَ لَا الضَّالِّينَ عَنْ رُؤْيَا ذَلِكَ مِنْكَ » و نه راه کسانی که گمراه شدند از این که توفیق شهود را از جانب تو بدانند، نه نتیجه‌ی تلاش و تقلای خودشان. کسانی که این را نتیجه‌ی تلاش و تقلای خود می‌دانند، ضالین‌اند. کسانی هم که در مقام انجام وظیفه‌ی بندگی بی‌ادبی می‌کنند، مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ‌اند. اما کسانی که همه‌ی دل و حواسشان پیش توست و مشغول تواند و به نعمت توجهی ندارند و مُنِعِم را می‌بینند، «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» هستند.

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ» نه کسانی که مورد غضب واقع شده‌اند. فرمود: «غَضِبْتَ عَلَيْهِمْ»؛ غیر راه کسانی که تو بر آنها غضب کرده‌ای. فرمود: «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ». فرمود: «أَضَلَّتَهُمْ»؛ تو آنها را گمراه کردی؛ بلکه فرمود: «الضَّالِّينَ». خواست بگوید این که مورد غضب الهی واقع شده‌اند یا به ضلالت افتادند، نتیجه‌ی کار خودشان بود نه تو. تو آنها را محکوم به غضب خود نکردی؛ آنها خود را مشمول غضب تو کردند. تو آنها را مجبور به ضلالت نکردی؛ آنها خودشان به وادی ضلالت گام نهادند.

به تعبیر دیگری «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» یهودند که قرآن راجع به یهود فرمود: «مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ»^۸. «الضَّالِّينَ» مسیحی‌ها هستند. قرآن راجع به مسیحی‌ها فرمود: «قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيراً»^۹ اینها از پیش گمراه شدند و عده‌ی کثیری را هم گمراه کردند. پس «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» یعنی یهودی‌ها، «وَ لَا الضَّالِّينَ» یعنی مسیحی‌ها. پس نه راه یهودیان که مغضوبٌ علیهم‌اند و نه راه مسیحیان که ضالین هستند.

یهود و نصاری چه فرقی دارند که یکی مغضوب شد، دیگری ضال؟ یهود به مقامات موسوی نرسید؛ کم گذاشت؛ موسی عليه السلام را در مقام موسویتش باور نداشت؛ تمرد می‌کرد؛ سرپیچی می‌کرد؛ بی‌ادبی می‌کرد. دیدید یهود با موسای کلیم عليه السلام چه کردند! این مال یهود. نصارا و مسیحی‌ها چه کردند؟ غلو کردند؛ زیاده‌روی کردند. گفتند مسیح خداست؛ مسیح پسر خداست. پس یکی افراط کرد، دیگری تفریط. «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ» یعنی نه راه افراط‌گران، نه راه تفریط‌گران؛ نه راه کسانی که در مقامات اولیاء خدا شک کردند و آن مقامات را برای اولیاء خدا باور نکردند. متأسفانه در خود ما شیعه‌ها، در خود روحانیون درس خوانده دیده‌ام؛ بعضاً مقداری راجع به مقامات ائمه عليهم السلام صحبت می‌کنی، هضم نمی‌کنند. می‌گویند نه! این‌گونه هم نیست؛ غلو می‌کنی. خدا حاج آقای دولابی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه را رحمت کند. ایشان می‌فرمود در مجلسی کمی راجع به امیرالمؤمنین عليه السلام صحبت کردم. بعد از صحبت آقای مقدسی بغل دستم نشست؛ گفت: حاج آقا شما که برای

^۸. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۰.

^۹. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۷۷.

خدا چیزی نگذاشتید؛ هر چه بود که برای امیرالمؤمنین علیه السلام گفتید. نگران خدا شده بود! حاج آقا گفتند: من نگاه کردم. معمولاً اولیاء خدا نگاه نمی کنند. کاری به باطن افراد ندارند. آنها همین ظاهر را نگاه می کنند. قدرت دارند؛ اگر بخواهند نگاه کنند، همه چیز انسان ها را می بینند؛ گذشته و آینده و حال و ظاهر و باطنشان را می بینند؛ ولی نگاه نمی کنند و اهل تجسس نیستند. ایشان فرمود من نگاه کردم بینم این خدایی که آن قدر نگرانش است که هیچ چیز برایش نماند و ما هر چه داشت به امیرالمؤمنین علیه السلام داده ایم، این خدا در ذهن و فهم او چقدری است؟ نگاه کردم دیدم خدایی که او نگرانش است از امیرالمؤمنینی که من می شناسم، خیلی کوچک تر است. او نمی داند خدا یعنی چه که نگران است که ما هر چه بود را به امیرالمؤمنین علیه السلام دادیم و برای خدا هیچ چیز نماند. اینجا هم ماجرا همین است. بعضی ها تا آن وادی نمی کشند؛ یعنی کمی زبان باز می کنی، از عبارات خود امیرالمؤمنین علیه السلام در مقامات آن حضرت می خوانی، می گویند اینها را غلات ساخته اند؛ چنین و چنان است. نقطه ی مقابلش کسانی اند که مقامات خدایی برای امیرالمؤمنین علیه السلام قائلند. حضرت به آنها فرمودند توبه کنید. توبه نکردند؛ امیرالمؤمنین علیه السلام برای این که باب این مسأله را ببندند، آنها را سوزاندند. یکی علی اللّهی می شود؛ یکی منکر مقامات ولایتی امیرالمؤمنین علیه السلام می شود. صراط مستقیم راه میانه و راه وسط است.

چند تا روایت راجع به صراط مستقیم بخوانم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «كُلُّ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ فَهُوَ

مَغْضُوبٌ عَلَيْهِ وَ ضَالٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^{۱۰} یک وقت کسی کافر به رسالت است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

^{۱۰}. امام عسکری علیه السلام، تفسیر منسوب، ص ۵۰ و مجلسی، بحار، ج ۲۵، ص ۲۷۴.

را قبول ندارد؛ مسیحی است؛ یهودی است؛ یکی کافر به ولایت است؛ امیرالمؤمنین علیه السلام را قبول ندارد؛ سنی است؛ اما یکی کافر بالله است؛ یعنی خدا را منکر است. فرمودند: «كُلُّ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ» هر کس کافر بالله شود، منکر خدا شود، هم «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِ» است و هم «ضالٌّ» است.

حدیث دیگر؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ شِيعَةُ عَلِيِّ علیه السلام الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام لَمْ تَغْضَبْ عَلَيْهِمْ وَ لَمْ يَضِلُّوا»^{۱۱}. فرمود: «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» در سوره ی حمد، همان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام هستند. شیعه. شیعه غیر از محب است. شیعه یعنی پیرو دربست، پیرو تمام عیار، یعنی سلمان، یعنی اباذر، یعنی مقداد. «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام»؛ یعنی خدایا راه کسانی که با ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام به آنها انعام کرده‌ای. «لَمْ تَغْضَبْ عَلَيْهِمْ وَ لَمْ يَضِلُّوا» نه بر آنها غضب می‌کنی و نه گمراه می‌شوند.

حدیث سوم؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» یعنی مُحَمَّدًا وَ ذُرِّيَّتَهُ صلی الله علیه و آله و سلم^{۱۲} مقصود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ذریه‌ی پیامبر علیه السلام است.

^{۱۱}. مجلسی، بحار، ج ۳۶، ص ۱۲۸ و صدوق، معانی الأخبار، ص ۳۶.

^{۱۲}. مجلسی، بحار، ج ۲۴، ص ۱۳ و صدوق، معانی الأخبار، ص ۳۶.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِنَّ الْمَغْضُوبَ عَلَيْهِمُ النَّصَابُ وَالضَّالِّينَ أَهْلُ الشُّكُوكِ [الشُّكَاكُ] الَّذِينَ لَا

يَعْرِفُونَ الْإِمَامَ».^{۱۳} فرمودند: «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» ناصبی‌ها هستند. - ناصبی‌ها به اهل بیت علیهم السلام دشنام

می‌دهند. - ضالین، گمراهان کسانی‌اند که در مقامات ائمه علیهم السلام شک می‌کنند و معرفت به امام ندارند.

به تعبیر دیگر مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ دنیاپرستانند. ضالین آخرت‌طلبانند و الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ خداخواهان

و خداجویان و خداپرستانند. «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» کسانی‌اند که فقط خدا را می‌پرستند و

می‌خواهند. «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» کسانی‌اند که دنیاپرستند؛ پول‌پرستند؛ مقام‌پرستند؛ شهوت‌پرستند؛

شهرت‌پرستند. و ضالین کسانی هستند که حوری و غلمان و قصر بهشتی و گلابی و انگور بهشتی و

امثال اینها می‌خواهند.

به تعبیر دیگر مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ کسانی هستند که برای دنیا عمل و عبادت می‌کنند. ضالین کسانی

هستند که برای آخرت و رسیدن به نِعَم بهشتی طاعت و عبادت به جا می‌آورند و الَّذِينَ أَنْعَمْتَ

عَلَيْهِمْ کسانی‌اند که فقط برای این‌که بندگی حق را به جا آورده باشند، طاعت و عبادت به جا

آوردند.

^{۱۳}. مجلسی، بحار، ج ۲۴، ص ۲۰ و فیض کاشانی، صافی، ج ۱، ص ۸۷.

قرآن فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»^{۱۴} کسانی که گفتند: «رَبُّنَا

اللَّهُ»، سپس استقامت ورزیدند. صراط مستقیم یک معنایش راه حقی است که انسان در آن ثبات

قدم و استقامت داشته باشد. فرمود ملائکه به آنها نازل می‌شوند و به آنها می‌گویند: «أَلَّا تَخَافُوا وَ

لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» نه ترس داشته باشید؛ نه حزن و اندوه داشته باشید

و بشارت باد بر شما و خوشحال باشید به بهشتی که بدان وعده داده شده‌اید.

شهود میوهی یقین است. در قرآن کریم تصریح شده است به این که شهود نتیجهی یقین است.

«كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ؛ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ»^{۱۵} «وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ

لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»^{۱۶} پس شهود نتیجهی یقین است. یقین نتیجهی چیست؟ فرمود: «وَ اعْبُدْ

رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^{۱۷} یقین نتیجهی عبادت است. پس با عبادت می‌توان به یقین رسید؛ با

یقین می‌توان به شهود رسید. میوهی ثبات قدم در مسیر توحید و در مسیر عبودیت و بندگی خدا

همین است.

طرق سه‌گانه‌ی ارتباط عبد با حق

^{۱۴}. سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۳۰.

^{۱۵}. سوره‌ی تکوین، آیه‌های ۵ و ۶.

^{۱۶}. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۵.

^{۱۷}. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹۹.

همان طور که قرآن کریم بیان می‌کند که خدای متعال با بشر به یکی از سه نحو سخن می‌گوید:

«وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ»^{۱۸} هیچ بشری نیست که خدای متعال با او تکلم کند، مگر به یکی از این سه صورت؛ یا مستقیماً و بی‌واسطه بر او وحی می‌کند و با او سخن می‌گوید؛ یا از وراء حجاب و پشت پرده‌ای با انسان سخن می‌گوید؛ یا ملک وحی را مأمور می‌کند و او را می‌فرستد تا سخن خدا را به بشر برساند. پس این سه نحوی است که خدای متعال با بشر سخن می‌گوید. سخن گفتن بشر با خدا هم به همین سه نحو صورت می‌گیرد. یعنی یا بدون واسطه و حجاب، یا از وراء حجاب و یا از طریق واسطه‌ای با خدای متعال سخن گفته می‌شود و ملکی سخن بشر را برای خدا می‌برد. منتها نکته‌ای که جا دارد عرض کنیم که کمی شاید ابهام داشته باشد این است؛ گرچه خدا به بشر نزدیک است و بین خدا و بشر هیچ حجابی نیست؛ اما از این طرف وقتی بشر می‌خواهد در مناجات و دعا و گفتگو با خدا سخن گوید، در اینجا تکلم بدون حجاب مطلق قابل تحقق نیست. اگر می‌گوییم بدون حجاب، در مقایسه با دو شکل دیگر است؛ که «مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» یا «يُرْسِلَ رَسُولًا». در مقایسه با دو شکل دیگر می‌شود گفت بدون حجاب و بی‌هیچ پرده‌ای است؛ ولی حجاب وجود دارد. در توضیح این مطلب باید گفت اولاً حجاب از جانب بنده است؛ از جانب خدا حجابی نیست و خدا قریب و نزدیک است؛ «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^{۱۹}، «إِنِّي قَرِيبٌ»^{۲۰} خدای متعال نزدیک

^{۱۸}. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۵۱.

^{۱۹}. سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۶.

^{۲۰}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۶.

است و هیچ حجاب و پرده و واسطه‌ای بین خدا با خلق نیست. در ارتباط خلق با خدا حجاب خود عبد است. به قول حافظ:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ، از میان برخیز

در حدیث داریم «**لَا حِجَابَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ غَيْرُ خَلْقِهِ**»^{۲۱} بین خدا و خلقش هیچ حجابی نیست مگر همان احساس وجودی که خلق دارد؛ همان توجهی که خلق به وجود خودش دارد. منتها این توجه قابل از بین رفتن است؛ وقتی عبد در مسیر سلوک **إِلَى اللَّهِ** به مقام فنا می‌رسد، توجه به هستی خودش از بین می‌رود و خودش را نمی‌بیند. فنا به معنی نابود شدن نیست؛ به این معناست که خودش برایش مشهود نیست؛ خودش اصلاً دیده و احساس نمی‌شود؛ نه این که وجود ندارد. عبد که در سیر و سلوک نابود نمی‌شود؛ نابودی که چیز خوبی نیست؛ وجود خیر است؛ عدم که خیر نیست. بنابراین نابود نمی‌شود؛ بلکه توجه به بودِ خودش از بین می‌رود؛ به این مقام فنا می‌گویند. *حافظ از میان برخیز* یعنی همین توجه برداشته شود. همه‌ی هستی ممکن‌الوجود حجاب است. اگر بتواند از این عبور کند و بی‌واسطه با خدای متعال صحبت کند، این همان است که فرمود: «**إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**» این راه، راه مستقیم گفتگوی خدای متعال است. **أَمَّا حَتَّى** وقتی توجه برداشته می‌شود و عبد و سالک **إِلَى اللَّهِ** فانی می‌شود، در آنجا هم وجودش که هست، توجه به وجودش از بین رفته است؛ اصل وجود که هست. اصل این وجود هم وجود ممکن است، وجود واجب که نیست. وجود ممکن، عین محدودیت است؛ عین تعین است و عین قید است.

^{۲۱}. مجلسی، بحار، ج ۴، ص ۳۰۵ و صدوق، توحید، ص ۳۰۹.

ممکن‌الوجود و مخلوق عین محدودیت و عین تعین و عین قید است و چون این‌گونه است، خودِ همین وجودِ امکانی او حجابی است. پس بی‌حجاب مطلق نمی‌تواند ارتباط از جانب بشر با خدای متعال برقرار باشد؛ چون شخصی که فانی شده است بالأخره وجود که دارد؛ ولو توجّهی به وجود خودش ندارد و توجّه فانی شده است؛ اما وجود که دارد. وجودش چه نوع وجودی است؟ وجود امکانی است؛ وجود مخلوق است و چون وجود مخلوق است، وجود متعین و محدود است و چون وجود متعین و محدود است، همین حدّ و قید و تشخّصی که وجودش دارد، حجاب است برای این که بتواند وجود مطلق را شهود کند. این محدودیت این امکان را به او نمی‌دهد که مطلقاً را شهود کند که از هرگونه حدّ، قید و تعین فارغ است. خدای متعال لا حدّ است؛ خدای متعال تعین و محدودیتی ندارد. وجود محدود نمی‌تواند بی‌واسطه‌ی حدّ وجودی خودش با تمامیت حق مرتبط شود. بنابراین وجود او، هستی او حجابی خواهد بود؛ ولو سایر حجاب‌ها از بین رفته باشد؛ اما بالأخره عبد با معبود بدون حجاب مطلق نمی‌تواند مرتبط شود؛ حجاب محدودیت امکانی همچنان باقی می‌ماند. بنابراین اگر گفتیم مثل سه نوع ارتباط خدا با خلق، سه نوع ارتباط خلق با حق متصوّر است؛ نوع اوّل آن همان‌طور که از جانب خدا بدون حجاب بود؛ «إِلَّا وَحْيًا» از جانب عبد با خدا بدون حجاب مطلق نخواهد بود؛ چون حجاب وجود امکانی او باقی است؛ ولو همه‌ی حُجُب دیگر در مسیر سلوک از بین رفته باشد و عبد به مقام فنا نائل شده باشد.

نعمت تعلیم حمد به انسان

اصل حمد از جانب خدای متعال است؛ این سوره، سوره‌ی حمد است. و اگر خدای متعال حمد را به بشر نمی‌آموخت، بشر در حالی که از یک‌سو از همه‌ی نعم الهیه متنعم بود و از همه‌ی لطف و احسان الهی برخوردار بود و از سوی دیگر به حسن و جمال و کمال الهی هم واقف و عارف بود؛ اما در مقام حمد بر نمی‌آمد. جلسه‌ی قبل اشاره کردیم؛ دو نوع حمد داریم؛ یک‌وقت حمد در برابر حُسن و جمال و کمال است؛ این حمد به معنای مدح، ستایش و ثناست. یک معنای حمد این است که انسان خوبی یک خوب را می‌ستاید؛ کمالات یک حقیقت کامل را مدح می‌کند؛ این یک نوع حمد است. نوع دوم حمد این است که در برابر خوبی‌یی که کسی به انسان می‌کند، نعمتی که به او عطا می‌کند، احسانی که به او می‌کند، در مقام سپاس و تشکر برمی‌آید. اگر خدا حمد را به بشر نمی‌آموخت، بشر در عین این که غرق در نعم الهیه بود، اما شکر کردن نمی‌دانست و شکر نمی‌کرد؛ و در عین این که شاهد حُسن و جمال و کمال الهی بود، مدح و ثنا و ستایش نمی‌دانست و خدا را حمد و مدح نمی‌کرد؛ و چون این‌گونه بود، مثل چهارپایان می‌شد. همان تعبیری که قرآن به کار برد، فرمود: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ»^{۲۲} یا «إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»^{۲۳} بلکه پست‌تر از چهارپایان هم می‌شد. چراکه چهارپایان این استعداد و ظرفیت را نداشتند ولی او داشت، اما فعال نشده بود؛ به خاطر این که ادب شکر به او آموخته نشده بود؛ ادب ثنا به او آموخته نشده بود؛ لذا نه ثناگو بود و نه شاکر؛ یعنی حامد نبود. پس این لطف بزرگ الهی است که ادب حمد را به بشر عنایت کرد و آموخت.

^{۲۲}. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.

^{۲۳}. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۴.

از خدای متعال می‌خواهیم ما را با حقیقت قرآن آشناتر کند؛ ما را با مقام عبودیت آشناتر کند و حقیقت عبودیت را در جان ما مستقر کند؛ ما را به صراط مستقیم که صراط کمال انسانی است و صراط امیرالمؤمنین علیه السلام است، آشناتر و ملتزم‌تر کند و ما را با پیروی و اقتدای به امیرالمؤمنین علیه السلام، به اوج قلّه‌ی کمالاتی که خدای متعال و ائمه علیهم السلام برای دوستان و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام آرزو داشتند، نائل فرماید. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ